

احمد نراقی

# فهم عمیق تر؟

پرسشی در برابر نظریه

قبض و بسط

۱. مقدمه: به نظر می‌رسد که گوهر مدعیات نظریه «قبض و بسط» در

سه اصل معرفت شناختی خلاصه می‌شود:

۱-۱. اصل تغذیه و تلائم: «فهم (صحیح یا سقیم) شریعت، سراپا مستفید و مستمد از معارف بشری و متلائم با آن است. و میان معرفت دینی و معارف غیردینی دادوستد و دیالوگ مستمر برقرار است» از این اصل برمی‌آید که «اگر معارف بشری دچار قبض و بسط شوند، فهم ما هم از شریعت دچار قبض و بسط خواهد شد».

۱-۲. اصل تحوّل: «معارف بشری (فهم بشر از طبیعت و هستی: علم و فلسفه) دچار تحوّل و قبض و بسط می‌شوند».

۱-۳. اصل تکامل: در نظریه قبض و بسط، به این اصل به عنوان یک اصل مستقل تصریح نشده است، اما در جای جای کلام بدان اشارت رفته است. این نظریه که «نظریه تکامل معرفت دینی» هم خوانده شده بر آن است که معرفت دینی به سان سایر معارف بشری نه فقط دستخوش تحوّل می‌گردد که همچنین این تحوّل در مجموع و علی‌الغالب رو به پیش دارد و تکامل محسوب می‌شود: «سخن حق به دلیل حقانیتش و به دلیل واقع‌نما بودن علوم، سرنوشتی جز سیال شدن ندارد و هر کس به قدر فهمش فهمید مدعا را. و همین است معنای تحوّل و بل تکامل معرفت دینی»<sup>۴</sup>. بنابراین پس از آنکه تحوّل فهم بشر از همه چیز، مورد پذیرش قرار گرفت، اصل بعدی مدعی می‌گردد که همچنین «فهم ما از

همه چیز در تکامل است»<sup>۵</sup>.

این نوشتار بر آن است که برخی زوایای اصل سوم و بویژه معنا و مفاد آن را مورد پرسش و ارزیابی قرار دهد. از این رو در این بحث دو اصل نخست مفروض و خارج از دایره بحث خواهند بود.

۲. تکامل معرفت در دو سطح تحقق می‌یابد:

۲-۱. تکامل کمی: بدان معنا که در طول زمان بر حجم و شماره اندوخته‌های معرفتی بشر افزوده می‌شود، و واقعیات بیشتری بر وی کشف می‌گردد. این توسعه کمی در حجم معارف - یعنی علم بیشتر - می‌تواند مقدمه سطح دوم تکامل واقع شود.<sup>۶</sup>

۲-۲. تکامل کیفی: دانسته‌های نوین، در دانسته‌های پیشین تأثیر می‌نهند و پاره‌ای را تثبیت می‌کنند و پاره‌ای را برمی‌اندازند. بدین ترتیب در فهم آن پاره‌ها و نیز پاره‌های دیگر تأثیر کیفی و گوهری بر جای می‌گذارند و فهمی نوین و عمیق‌تر به دست می‌دهند.<sup>۷</sup>

۳. در نظریه «قبض و بسط» تکامل کیفی مورد تأکید بیشتر واقع شده است، زیرا تکامل کمی زودیاپ‌تر است و نقش مهم معرفت‌شناختی آن سرانجام در سطح تکامل کیفی جلوه‌گر می‌شود. از این رو در این نظریه، تکامل معرفت بدان معناست که فهمهای بشری رو به سوی درک بهتر حقیقت و کشف روشنتر واقعیت دارند.<sup>۸</sup> به بیان دیگر «افزایش کیفی همان بهتر فهمیدن و بهتر شناختن است»<sup>۹</sup>. بنابراین اصل تکامل در گرو

«وجود حقیقتی به نام درک عمیق‌تر و بهتر» است. یعنی برای تحکیم اصل تکامل باید اذعان کرد که چیزی به نام «بهتر فهمیدن» وجود دارد.<sup>۴</sup>

۴. در نظریه «قبض و بسط» وجود یا امکان تحقق «فهم عمیقتر و بهتر» به طور ضمنی در دو سطح مطرح گردیده است:

۴-۱. سطح فردی - روانشناختی: در این سطح، «فهم عمیقتر و بهتر» در اطوار حیات فردی، و در وسعت دانش و تجربیات شخصی جلوه‌گر می‌شود، و پذیرش وجود آن در گرو درک شهودی - وجدانی است. عموم آدمیان وجود این معنا را به درک شهودی - وجدانی خویش پذیرفتنی می‌یابند و بر این باورند که «اگر لذت عمیقتر، خشم شدیدتر و دقت بیشتر داریم، فهم عمیقتر هم داریم». در نظریه «قبض و بسط» برای وجود یا امکان تحقق «فهم عمیقتر» در این سطح حجتی اقامه نشده است و معنا و مفاد آن مورد بحث و تفصیل واقع نگردیده. در تمام این موارد به درک اجمالی و شهودی مخاطبین بسنده شده است.

۴-۲. سطح جمعی - معرفتی: در این سطح، «فهم عمیقتر و بهتر» در بسط و تکامل نظریه‌های علمی و فلسفی نشان داده شده است. تکامل شناخت بشر از واقعیت، خود واقعیتی است که انکار آن دشوار و تحقیق آن آسان به نظر می‌رسد. باری اگر این معنا در عالم فلسفه مورد مناقشه باشد، در عالم علوم تجربی نامعتقدان زیادی ندارد. در ضمن نظریه «قبض و بسط» شواهد بسیاری عرضه شده است تا مفهوم «فهم عمیقتر و بهتر» را - بویژه در عرصه علم و فلسفه - روشنتر و مقبول‌تر بنماید.<sup>۵</sup> اما به نظر می‌رسد که پذیرش «فهم عمیقتر» در این سطح، و معنا و مفاد آن نیز همچنان متکی بر درک اجمالی و تصدیق شهودی - وجدانی ناظران از روند کنش علمی و فلسفی است و تبیین آن - آنچنانکه در بادی امر می‌نماید - آسان نباشد.

۵. نظریه «قبض و بسط» برای تبیین اصل تکامل، پرسش مهمی را پیش می‌نهد: «چگونه فهمی عمیقتر می‌شود؟». این پرسش پیشاپیش وجود یا امکان تحقق «فهم عمیقتر» را مفروض می‌انگارد، و همچنین خود متضمن دو پرسش دیگر می‌باشد:

۵-۱. «چه چیزهایی به عمیقتر شدن فهم کمک می‌کنند؟»

۵-۲. «عمیقتر شدن فهم چیست؟»<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد که پیش فرضی تمامی این پرسشها (یعنی وجود یا امکان تحقق «فهم عمیقتر») مفروق عنه و مورد تصدیق شهودی - وجدانی ناظران باشد و از این رو از دایره مباحثه بیرون مانده است.

پاسخ پرسش (۵-۱) دو نقش مهم ایفا می‌کند: از یکسو مجاری و عوامل مؤثر در فهم عمیقتر و بهتر را روشن می‌کند، - که خود فی نفسه بحثی مهم و تأمل انگیز است -، و از سوی دیگر از طریق فهم آن مجاری و عوامل، ذهن مخاطبین را به درک و کشف پاسخ پرسش (۵-۲) نزدیکتر می‌نماید. با اینهمه شک نیست که آن دو پرسش (۵-۱ و ۵-۲) از یکدیگر متمایزند و پاسخهای درخور و خاص خود را می‌طلبند. در نظریه «قبض و بسط»، پاسخ پرسش (۵-۱) تفصیل درخوری یافته است<sup>۳</sup>، اما پرسش دوم (یعنی، ۵-۲) اگرچه بتصریح مطرح گردیده، ولی به نحو مستقل و مستوفی مورد بحث و کاوش قرار نگرفته است. از این رو نوشتار حاضر به تأمل درباره این پرسش اخیر (۵-۲) می‌پردازد.

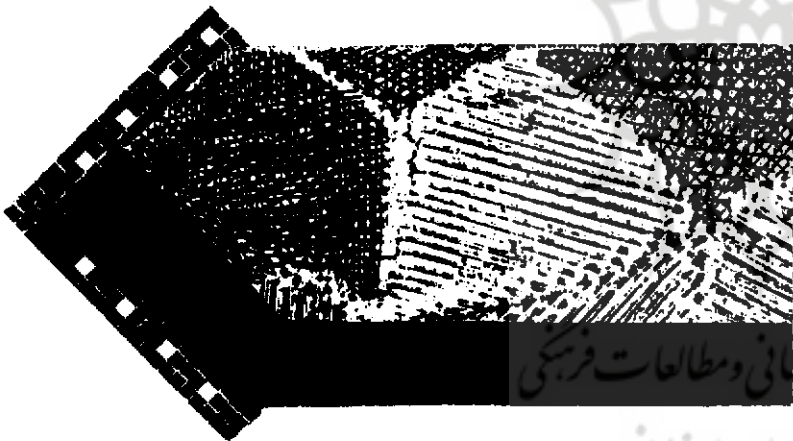
۶. اما پیش از آنکه پرسش (۵-۲) مورد بحث قرار گیرد، سؤال دیگری مطرح است:

- آیا در نظریه «قبض و بسط» معنا و مفاد و نیز ضوابط «فهم» و «فهم عمیقتر» - از آن حیث که فهم‌اند - در قلمرو شریعت و طبیعت یکسان

است؟

مطابق نظریه «قبض و بسط»، معرفت دینی، معرفتی بشری است.<sup>۶</sup> البته این معرفت ویژگیهایی دارد که آن را از برخی معرفتهای بشری دیگر متمایز می‌کند، برای نمونه معرفت دینی که به فهم کتاب و سنت ناظر است<sup>۷</sup>، معرفتی بلا موضوع می‌باشد<sup>۸</sup> که از علوم و معارف تولیدکننده بهره می‌جوید و تابع آنها محسوب است.<sup>۸</sup> معرفت دینی از این حیث به معرفت تاریخی بیش از معارف علمی و فلسفی شباهت دارد.<sup>۹</sup> با اینهمه به نظر می‌رسد که تفاوت معرفت دینی با معارف علمی و فلسفی تا بدان پایه نباشد که ناگزیر میان معنا و مفاد و نیز ضوابط «فهم» و «فهم عمیقتر» در قلمرو شریعت و طبیعت تمایز اساسی افکنده شود.

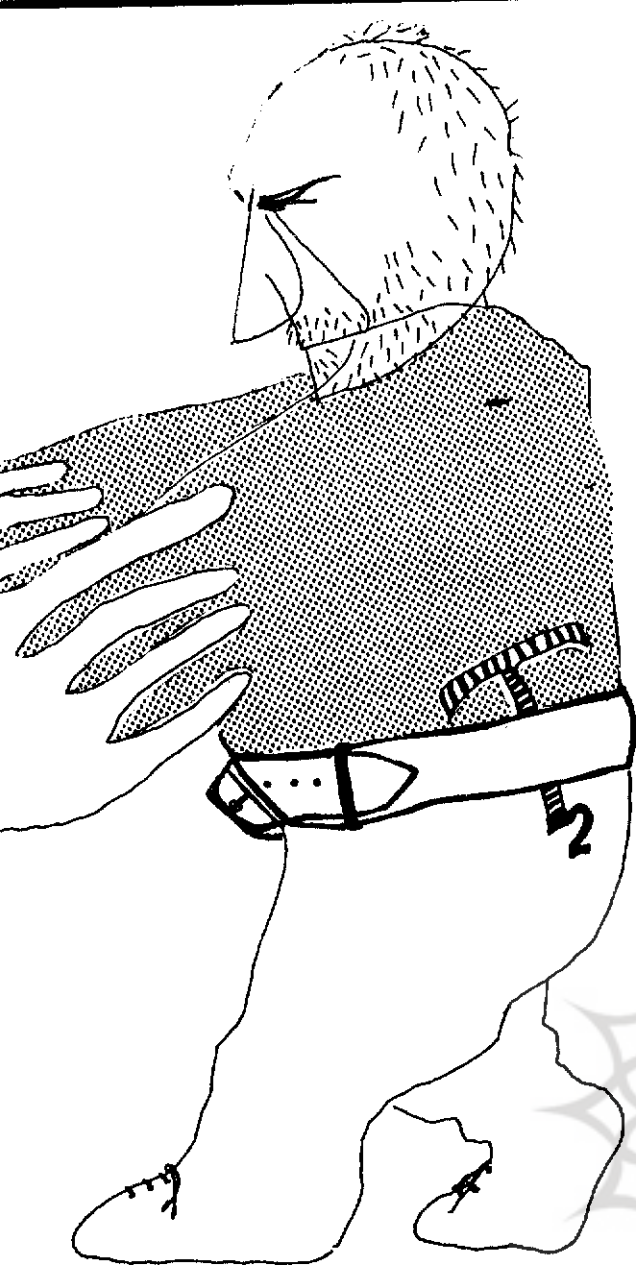
در نظریه «قبض و بسط» برای آنکه تحوّل و تکامل فهم بشری باز نموده شود، به طور یکسان بر شواهد و مثالهای علمی، فلسفی و دینی استشهاد شده است: تحوّل و تکامل فهم بشر از نسبت جهان با خداوند و یا وجوب نماز جمعه در کنار تحوّل و تکامل فهم ریاضی دان از عمل ضرب، و نیز «فهم بهتر» از قوانین فیزیکی و شیمیایی آمده است.<sup>۱۰</sup> در تمام این موارد میان «فهم» و «فهم عمیقتر» در قلمرو شریعت و طبیعت



تمایز و تفکیک صریحی صورت نگرفته است.

شاید بتوان گفت که فهم در قلمرو شریعت به ضوابط فهم تاریخی یا فهم متون مکتوب نزدیکتر باشد و از این رو در مقایسه با فهم جهان طبیعت معنا و مفاد متفاوتی دارد؛ ولی اولاً - این تمایز در عبارات نظریه «قبض و بسط» آشکار و مورد تأکید نیست و در همه موارد از مطلق «فهم» و «فهم عمیقتر» بحث شده است. ثانیاً - گهگاه عالم خارج و پدیدارهای جهان نیز به متن مکتوب ممثل شده‌اند.<sup>۱۱</sup> ثالثاً - نظریه «قبض و بسط» دست کم در این مورد صراحت دارد که عوامل مؤثر در فهم بهتر «به طور یکسان در فهم ما از شریعت و فهم ما از طبیعت جاری‌اند، و همچنانکه هیچ فهمی از طبیعت کامل نیست و همیشه با آشکارتر شدن پیامدهای آن فهم و در رسیدن فهمهای رقیب و ظهور آثار عملی و بسط یافتن تاریخی پراستوار و ژبه‌تو می‌شود، فهمهای دینی نیز چنین‌اند»<sup>۱۲</sup>.

حاصل آنکه به نظر می‌رسد در منظر معرفت‌شناسانه نظریه «قبض و بسط» میان معنا، مفاد و نیز ضوابط «فهم» و «فهم عمیقتر» - از آن حیث



که فهم اند - در قلمرو شریعت و طبیعت تمایزی وجود ندارد و آن مقولات در هر دو قلمرو از یک جنس می‌باشند. باری اگر این نتیجه مورد پذیرش قرار نگیرد دست کم می‌توان گفت که نظریه «قبض و بسط» در این باره مجمل و بلکه مبهم است.

۷. «فهم عمیقتر چیست؟» یا به بیان دیگر: معنا و مفاد «فهم عمیقتر» کدام است؟

۷-۱. در نظریه «قبض و بسط» بر تمایز میان «فهم عمیقتر» و چند مقوله دیگر تأکید رفته است. به نظر می‌رسد که توجه و تأمل در این تمایزات در درک روشتر معنای «فهم عمیقتر» سودمند باشد:

۷-۱-۱. تمایز میان «فهم عمیقتر» و «فهم بیشتر»: همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد، در نظریه «قبض و بسط»، «فهم بیشتر» یا «تکامل کمی» معرفت با «فهم عمیقتر» یا «تکامل کیفی» معرفت تفاوت دارد: «علم بیشتر عین فهم بهتر نیست، دانستن بیشتر کمک می‌کند به فهم بهتر، یعنی امداد می‌کند ما را برای آنکه چیزی را بهتر بشناسیم. دانسته‌های بیشتر، دانسته‌های مستقل نیستند خادم امر دیگری هستند. این بیشتر دانستن اگر تنها به خاطر بیشتر دانستن بود و فهم بهتر عین علم بیشتر بود چرا شما به سراغ معلومات بیگانه و نامربوط نمی‌روید؟»<sup>۳۳</sup>.

۷-۱-۲. تمایز میان «فهم عمیقتر» و «شکاکیت»: شکاکیت مطلق، صدق و کذب را هم‌ارز می‌داند، حال آنکه «فهم عمیقتر» به معنای وجود یا امکان وجود در کهای طولی از امر واحد است، بنابراین این در این مفهوم اخیر، ارزش صدق و ناهم ارزی آن با کذب مقبول است.<sup>۳۴</sup>

۷-۲. شاید توجه به این نکته نیز خالی از سودمندی نباشد که در سراسر نظریه «قبض و بسط»، «فهم عمیقتر» همانا «فهم بهتر» است. یعنی در مقایسه میان دو فهم رقیب، آنکه «عمیقتر» است برتر و مطلوب‌تر نیز می‌باشد.

۷-۳. همچنین «فهم عمیقتر» دست کم یک نشانه مهم دارد: اگر این معنا تحقق یابد «شخص به دلیل احاطه بر جوانب امر در تصرف موضوع و به کار بردن آن تواناتر می‌شود»<sup>۳۵</sup>.

۷-۴. موضع معرفت‌شناختی نظریه «قبض و بسط» واقع‌گرایانه [realistic] است و «حداقل شرط یک معرفت‌شناسی رئالیستیک این است که میان شیئی و علم به شیئی تمایز قائل شود»<sup>۳۶</sup>. بنابراین متعلق معرفت همانا «حقیقت / واقعیت» است. این نکته به همان سان که در قلمرو معرفت علمی و فلسفی جاری است، درباره معرفت دینی هم صادق است. در نظریه «قبض و بسط» به تکرار و به تأکید میان «دین» و «فهم ما از دین» تمایز افکنده شده است. دین در مقام نفس‌الامر واقعیتی «ثابت» است که مقصود و مراد شارع بوده است. به بیان دیگر «شریعت عربان اگر هست [که بنا بر نظریه «قبض و بسط» هست] نزد شارع است»<sup>۳۷</sup>. دین در مقام نفس‌الامر تمام حقایق دینی را دربردارد و آن حقایق را فقط در پاسخ به پرسشهای عرضه می‌کند که دین‌داران هر عصر در پیش وی می‌نهند. «اگر شریعت هر چه را در دل داشت، همان روز اول می‌گفت، نه تحوّل در معرفت دینی رخ می‌داد نه تکاملی»<sup>۳۸</sup>.

فهم عالمان دین از دین فهمی «مسبق و محاط به ثورهای بشری» است.<sup>۳۹</sup> ایشان همواره «از دور با آن [شریعت] مهر می‌ورزند و همواره آن را در سرای خود می‌آورند و به پیرایه‌های خود می‌آرایند»<sup>۴۰</sup>. «فهم درست» از شریعت - همچون «فهم درست» از طبیعت - معنایی ندارد جز «مطابقت با واقع»<sup>۴۱</sup>. «پس واقعیتی هست و درکی، و این درک با آن

واقعیت منطبق است. پس هیچگاه لازمه جدا کردن شریعت از فهم شریعت، این نیست که هر فهمی درست باشد و یا فهم صحیح از شریعت، ممکن نباشد [...]»<sup>۴۲</sup>. بنابراین این فهم ما در قلمرو شریعت - به سان فهم ما در قلمرو طبیعت - ناظر به «حقیقت/واقعیت» است و از این رو صدق و کذب‌پذیر می‌باشد، یعنی ممکن است آن فهم با واقعیت منطبق باشد یا نباشد.

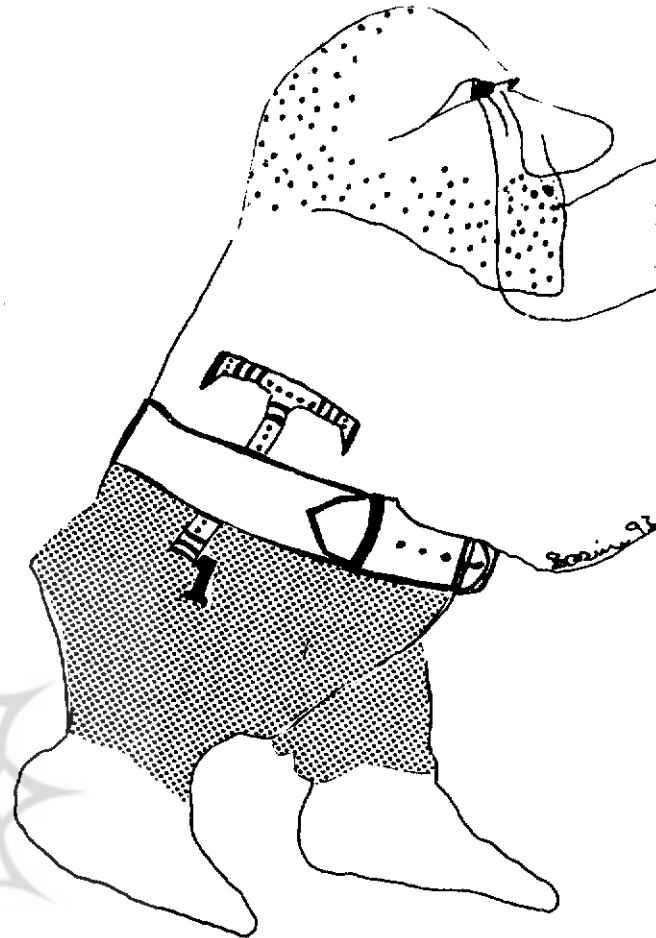
۷-۵. نتیجه آنکه «فهم عمیقتر» - در مقایسه با فهم رقیب - فهمی است که به حقیقت / واقعیت نزدیکتر است.<sup>۴۳</sup> به بیان دیگر در بین دو فهم رقیب و مقایسه‌پذیر که برای تبیین امر واحد عرضه شده‌اند، فهمی «عمیقتر» است که محتوای صدق بیشتری داشته باشد (با فرض آنکه محتوای کذب آن دو فهم رقیب مساوی باشند).

البته «حقیقت» دین یا مراد شارع در قالب «متن مکتوب» تجلی یافته است. ولی این تجلی گاه در مفاد «فهم عمیقتر» و در نسبت آن با واقعیت تغییری پدید نمی‌آورد. «فهم بهتر یک سخن، به فهم بطون و لایه‌های آن متکی است. و این بطون و لایه‌ها، با بطون و لایه‌های واقعیت متناظر اند، و آنکه واقعیت‌شناس تر است، یعنی حفظش از معارف بشری بیشتر است، نصیبش از معنای سخن (نه لوازم معنا که آن داستان دیگری دارد) افزونتر خواهد بود»<sup>۴۴</sup>.

بنابراین «فهم عمیقتر» در عرصه متون مکتوب - از جمله متن شریعت - دست کم ملازم تحقق سه امر است:

۷-۵-۱. تحقق سازگاری درونی فهم از متن.





تقویت شده‌تر) در واقع و نفس الامر کاذب بوده است، آنگاه  $T_p$  دست کم یک نتیجه کاذب خواهد داشت که در  $T_p$  وجود ندارد (مثلاً نتیجه  $f_p$ ). اکنون چون  $T_p$  متضمن  $t_p$  و  $f_p$  است، ناگزیر متضمن ترکیب عطفی آن دو یعنی  $f_p \cdot t_p$  نیز خواهد بود. این ترکیب خود یک نتیجه کاذب جدید است که در  $T_p$  وجود ندارد. بنابر این به فرض آنکه  $T_p$  در نفس الامر کاذب باشد، اگر محتوای صدق آن نسبت به  $T_p$  افزوده شده باشد، همگام با آن بر محتوای کذب آن هم افزوده خواهد شد.

از سوی دیگر چون  $f_p$  کاذب است، نقیض آن ( $\sim f_p$ ) صادق خواهد بود. از این رو می‌توان مطابق قاعده «افزایش» (Addition =)  $f_p \sim f_p$  را در ضمن یک ترکیب فصلی به  $f_p$  افزود. این ترکیب ( $f_p \sim f_p$ ) ترکیب صادق جدیدی است که فقط در  $T_p$  وجود دارد نه در  $T_p$ ؛ زیرا  $T_p$  واجد  $f_p$  و از این رو ضرورتاً فاقد ( $\sim f_p$ ) است. بنابر این نتیجه صادق ( $f_p \sim f_p$ )، نتیجه صادقی است که منحصراً بر محتوای صدق  $T_p$  افزوده می‌شود. حاصل آنکه اگر  $T_p$  در نفس الامر کاذب باشد، ضرورتاً محتوای صدق آن از  $T_p$  بیشتر نخواهد بود.

از این برهان نتیجه می‌شود که فقط هنگامی می‌توان گفت  $T_p$  از  $T_p$  صحیح‌تر و نزدیک‌تر به واقع است که در نفس الامر صادق و منطبق بر واقع باشد. اما اگر صدق یک نظریه آشکار و مسلم باشد، بدیهی است که مفهوم «تقرّب به حقیقت» مفهومی زائد خواهد شد. بنابر این هر چند ممکن است نظریه‌ای (مانند  $T_p$ ) به تصحیح یک نظریه پیشین (مانند  $T_p$ ) نائل آید، اما لزوماً محتوای صدق آن از دیگری بیشتر، یا محتوای کذب آن از دیگری کمتر نخواهد بود.<sup>۳۷</sup>

۹. نتیجه:

۱-۹. مطابق نظریه «قبض و بسط»، تکامل معرفت دینی در گرو تکامل سایر معارف بشری (بویژه علم و فلسفه) است.<sup>۳۸</sup> اما:

نخست آنکه، اصل وجود و وقوع «تکامل» در قلمرو علم و فلسفه امری بدیهی نیست و به استناد تصدیق شهودی نمی‌توان وجود و وقوع آن را مبرهن نمود. امروزه این اصل حتی در عرصه فلسفه علوم تجربی نیز مخالفان درخور اعتنایی یافته است.

دوم آنکه، به فرض پذیرش اصل تکامل، در مقام تبیین این اصل، دشواریهای جدی وجود دارد. اما دست کم این نکته روشن به نظر می‌رسد که تکامل در قلمرو معارف را نمی‌توان به معنای تقرّب بیشتر به حقیقت یعنی افزایش محتوای صدق نظریه‌های علمی و فلسفی و... دانست، چرا که این معنا سازگاری درونی دارد و حاوی تناقض است. ۲-۹. از سوی دیگر اگر اصل تکامل معرفت دینی، مستقل از تکامل سایر معارف بشری تلقی شود نیز مشکل همچنان باقی است:

ممکن است منظور از «تکامل معرفت دینی» آن باشد که عالمان دین می‌توانند دست کم در قلمرو بخشی از معارف دینی با التزام به ضوابط درون دینی به فهمی از دین دست یابند که در نسبت با فهمهای پیشین به «حقیقت/واقعیّت» مراد شارع نزدیکتر است یعنی حاوی گزاره‌های صادق بیشتر می‌باشد. اما حتی اگر این امر اساساً تحقق‌پذیر باشد، باز هم به معنایی از «تکامل» و «فهم عمیقتر» استناد شده است که دفاع‌پذیر به نظر نمی‌رسد.

بنابر این همچنان این پرسش مهم مطرح می‌باشد: «اصل تکامل معرفت دینی یا فهم عمیقتر شریعت - به فرض وجود - به کدام معناست؟»

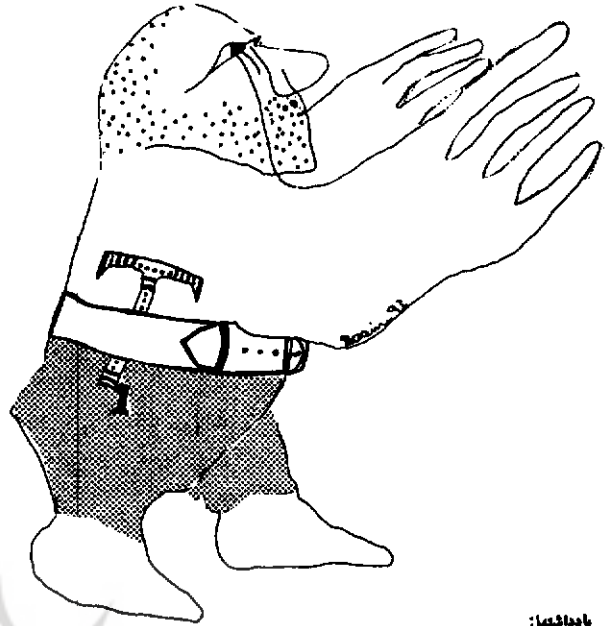
۲-۵-۷. تحقق سازگاری فهم از متن با مبادی بیرونی یا مبادی تأویل متن (= hermenotics) که عبارتند از نظریه‌های زبان‌شناختی، معنی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و... که همگی از مقوله نظریه‌های علمی و فلسفی محسوبند.<sup>۳۵</sup>

۳-۵-۷. تحقق پیشرفت معارف علمی و فلسفی به معنای واقع‌ناتر شدن آنها و تقرّب بیشترشان به حقیقت.<sup>۳۶</sup>

اگر موارد سه‌گانه فوق تحقق یابند، در قلمرو فهم از متن نیز فهم عمیقتر و واقع‌ناتری به دست خواهد آمد که به حقیقت مراد شارع نزدیکتر است. بنابر این ملاحظه می‌شود که فهم عمیقتر در قلمرو شریعت یا «تکامل معرفت دینی» نیز مستقیم یا غیرمستقیم با افزایش محتوای صدق و «تقرّب به حقیقت» (= Verisimilitude) مربوط می‌باشد.

۸. اما به نظر می‌رسد که اگر «فهم عمیقتر» به معنای «تقرّب بیشتر به حقیقت» یا «افزایش محتوای صدق» باشد، تبیین نظری آن دچار اشکال خواهد شد. یک تقریر ساده از این اشکال به قرار زیر است:

فرض شود که  $T_p$  و  $T_p$  دو نظریه رقیب در تبیین امری واحد باشند، با این تفاوت که  $T_p$  پس از  $T_p$  در آمده و از  $T_p$  تقویت شده‌تر باشد و لذا آن را تصحیح کند - بی‌آنکه رابطه آن دو رابطه استلزام باشد. چون  $T_p$ ،  $T_p$  را تصحیح کرده است، بنابر این در  $T_p$  دست کم یک نتیجه کاذب وجود دارد که در  $T_p$  موجود نیست (مثلاً نتیجه  $f_p$ ). و نیز از آنجا که  $T_p$  مصحح  $T_p$  بوده، دست کم یک نتیجه صادق دارد که  $T_p$  فاقد آن است (مثلاً نتیجه  $t_p$ ). حال اگر فرض شود که  $T_p$  (یعنی نظریه



یادداشتها:

در ارجاعات زیر به کتاب چینی و بسط تئوریک شریعت با مشخصات کتابشناسی زیر استناد شده است: سروش، عبدالکریم، چینی و بسط تئوریک شریعت، چاپ دوم، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۱.

۱. ص ۲۷۸.
۲. پیشین.
۳. پیشین.
۴. ص ۲۰۴.
۵. ص ۳۰۱.
۶. صص ۱۶۱، ۱۷۹، ۳۰۱-۳۰۰.
۷. صص ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۹، ۳۰۱-۳۰۰.
۸. ص ۳۰۱.
۹. ص ۱۸۸ و نیز ص ۲۱۲.
۱۰. ص ۱۸۸.
۱۱. ص ۳۰۱.
۱۲. برای مثال ← صص ۱۹۲-۱۸۸.
۱۳. ص ۲۷.
۱۴. برای مثال ← صص ۲۸، ۷۱، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۱۵-۲۱۴ و ...
۱۵. صص ۳۹-۳۷.
۱۶. ص ۳۱۲.
۱۷. صص ۱۷۰-۱۶۹.
۱۸. صص ۳۱۲-۳۱۵.
۱۹. درباره این شهادت ← ص ۱۶۱ به بعد.
۲۰. صص ۱۹۲-۱۸۸.
۲۱. ص ۱۹۲.
۲۲. ص ۲۱۲.
۲۳. ص ۱۵۲ همچنین نگاه صص ۲۹ و ۵۵، ۵۶.
۲۴. برای تفصیل، نگاه صص ۲۲۳-۲۲۰ و ۲۹۴.
۲۵. ص ۲۶.
۲۶. ص ۲۷۳.
۲۷. ص ۲۰۷.
۲۸. ص ۲۷۶.
۲۹. ص ۲۰۷.
۳۰. پیشین.
۳۱. ص ۲۷۳.
۳۲. پیشین.

۳۳. ص ۳۰۱: [تکامل فهم ما از همه چیز، مدعایی است که] «فهمها را متوجه به درک بهتر حقیقت و کشف روشن‌تر واقعیت می‌داند» [...].
  ۳۴. ص ۲۰۳ همچنین درباره «فهم سخن باری» نگاه صص ۲۰۲-۲۰۰ و ۲۰۶.
  ۳۵. نگاه ص ۲۰۴ و ...
  ۳۶. نگاه ص ۲۰۵.
۲۷. اصل این برهان توسط Miller و Tichy بیان شده است:

Miller, D (1974); "Popper's Qualitative Theory of Verisimilitude"; British Journal for the Philosophy of Science 23, pp 178-88/Tichy, D (1974) "on Popper's Definition of verisimilitude" British Journal for the Philosophy of Science 23, pp 155-60/

از این برهان می‌توان تئوری ضعیف‌تری نیز عرضه کرد:  
 ۱. فرض کنید که تئوری A و B هر دو کاذب باشند، و A و B دو تئوری مشابه و جدای از یکدیگر ولی مقایسه‌پذیر با هم باشند. به بیان دیگر:

$$C(A) \leq C(B) \vee C(B) \leq C(A)$$

[C(A) محتوای تئوری A و C(B) محتوای تئوری B است].

۲. اگر بخواهیم نشان دهیم که A نسبت به B کمتر به حقیقت نزدیک است از این شیوه نمایش استفاده می‌کنیم:

$$A < v B$$

بنابر این می‌توان یکی از تعاریف تقرب به حقیقت را به صورت زیر نمایش داد:

$$A < v B \text{ اگر و فقط اگر:}$$

$$B_F \leq A_F \vee A_T < B_T \text{ (i)}$$

$$\text{یا } B_F < A_F \vee A_T \leq B_T \text{ (ii)}$$

[A<sub>T</sub> = محتوای صلیق تئوری A، B<sub>T</sub> = محتوای صلیق تئوری B، A<sub>F</sub> = محتوای کذب تئوری A، B<sub>F</sub> = محتوای کذب تئوری B.]

۳. فرض کنید PEA<sub>F</sub> (یعنی P کاذب است و یکی از نتایج و لوازم تئوری A است)، و فرض کنید B<sub>F</sub> ∈ q.

بنابر این (p ∨ q) کاذب است و (p ∨ q) ∈ C(A) و (p ∨ q) ∈ C(B).

$$B_F \leq A_F \vee A_T < B_T \text{ فرض کنید:}$$

$$\text{و نیز فرض کنید } r \in A_T \text{ و } r \in B_T$$

اگر  $r \in A_T$  و  $r \in B_T$  انگام  $r \wedge (p \vee q) \in A_F$  و  $r \wedge (p \vee q) \in B_F$

نتیجه:  $B_F \leq A_F$  با این فرض ما که  $B_F \leq A_F$  متناقض است.

$$B_F < A_F \vee A_T \leq B_T$$

$$\text{و نیز فرض کنید } S \in B_F$$

$$S \in A_F \text{ و } S \in B_T$$

$$S \text{ کاذب است و } (p \vee q) \text{ صادق است.}$$

نتیجه آنکه  $(p \vee q) \in A_T$  و  $(p \vee q) \in B_T$  که این معادل است با  $(p \vee q) \rightarrow S \in A_T$

$$\text{اگر } (p \vee q) \rightarrow S \in B_T \text{ انگام } S \in B_T$$

$$\text{نتیجه: } (p \vee q) \rightarrow S \in B_T$$

نتیجه:  $A_T < B_T$  با این فرض ما که  $A_T < B_T$  متناقض است.

۶. حاصل آنکه هر دو احتمال مذکور در بند ۲ به تناقض می‌انجامد. بنابر این  $A \not< v B$  و به همان ترتیب  $B \not< v A$

لذا هیچ دو تئوری کاذب را نمی‌توان از جهت تقرب به حقیقت (Verisimilitude) با یکدیگر مقایسه کرد. نقل یا اندکی تصرف از:

Newton-Smith: The rationality of Science; Routledge, Third edition, 1990 - pp 52-59.

۲۸. ص ۲۰۶: «دریافت عمیقتر آدمیان از واقعیت، آنان را به دریافت عمیقتر محتوای وحی (با مکانیزمی که آوردیم، یعنی نیت معانی از تئوریا) موفق‌تر می‌سازد. و هیچ فهم دینی، غیر سبقی به فهمهای غیردینی نیست. نمی‌گوییم که همه چیز در قرآن آمده است تا مشکلاته در آن بخوانیم که فی‌الثلث ویتامین ث درمانگر اسکوریوت است، می‌گوییم آنچه آمده است قابل بهتر و بهتر فهمیده شدن است و این فهم بهتر را معارف دیگر بشری میسر می‌سازند و هر چه مرغ خرد در هوای آن معارف اوج بیشتری بگیرد، فسحت فراختری از عرصه دامن‌گستر وحی را زغر بل و پر خواهد گرفت.»

و نیز: ص ۲۹۷: «...انگلیشهٔ هینی معاط و مسلف به انگلیشه‌های غیردینی است و فهم آدمیان از شریعت متناسب با فهمشان از مقولات و حقایق دیگر است و تکامل حادث در معرفتهای بشری، در معرفت هینی منعکس می‌گردد، حکلی وافرتر و صاف‌تر از معارف غیردینی، درکی نیکوتر و کاملتر از مفاد وحی و مضمون شریعت نصیب آدمی خواهد ساخت...»